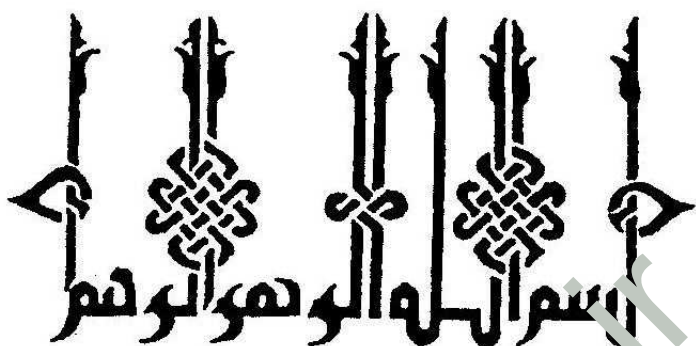




علامه شهید سید اسماعیل بلخی
و اندیشه های او

سعادت ملوک تابش هروی

سرشناسه: تابش، سعادتملوک ۱۳۳۰-۱۳۸۹
عنوان و نام پدیدآور: علامه شهید سید اسماعیل بلخی و اندیشه های او /
سعادتملوک تابش هروی.
مشخصات نشر: شیراز: کوشامهر، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری: ۳۶۵ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۴-۱۶۰-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیفا
موضوع: بلخی، اسماعیل، ۱۲۹۵-۱۳۴۷
رده بندی کنگره: ۲۱۳۹۳ ت ۸۳ ب ۳/ ۵۵ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸
سما کتابشناسی ملی: ۳۶۳۳۸۹۴

انتشارات کوشامهر

مرکز نشر و پخش کتاب های دانشگاهی

ناشر برگزیده ای ۱۵ ساله و ۸۱، خادم نشر برگزیده ای سال های ۷۷ و ۸۳

شیراز، بلوار کریم خان زند، روبروی خیام، پاساژ مسعود، پلاک ۳۳

تلفن: ۳۲۳۰۳۷۹/



انتشارات کوشامهر

علامه شهید سید اسماعیل بلخی

و اندیشه های او

سعادتملوک تابش هروی

به اهتمام خانواده مولف

چاپ و صحافی: چاپخانه واصف

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

انتشارات کوشامهر

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۴-۱۶۰-۴

فهرست

۷	عذر خواهی:
۱۱	زندگینامه:
۱۳	مقدمه
۱۹	شعر بلخی و ارتباط‌های جامعه‌شناسی
۳۳	سیمای انسان و برداشتی
۵۹	شرف آدمی به ادراک است
۸۳	آفت ادراک
۹۸	یک گام فراتر نه
۱۰۹	هستی‌شناسی
۱۴۲	نظامی احسن در جهانی حسین
۱۴۷	انسان و هستی‌شناسی عرفانی
۱۹۷	بلخی و ضرورت انسانسازی
۲۰۵	خودسوزی = خداگرایی
۲۱۷	رستن از خویش
۲۳۵	هدف و پایگاه آن
۲۵۵	کمال گرایی و اصالت آن
۲۶۹	آزادی و آزادگی
۲۷۷	مرواریدهای بی صدف
۲۷۹	تأکید بر عملگرایی
۲۸۲	همه هستی تخته آموزش است
۲۸۴	مایه‌های رشد

۲۸۷	 همت عیار مرد است
۲۹۳	 نشانه‌های رشد
۲۹۳	 الف - وسیله شناسی
۲۹۶	 باء - راهشناسی
۲۹۹	 جیم - تحلیل داشتن
۳۰۱	 دال - اعتدال
۳۰۲	 ها - بال‌ها
۳۰۹	 رازی بنام عشق
۳۱۳	 تصویری از جامعه بشری
۳۲۲	 ۱ - خود مهری خود فراموش ساز:
۳۲۳	 ۲ - تمهد باختگی، تهد زانی
۳۲۴	 ۳ - بی محتوی شدن مزایم نفسی
۳۲۵	 ۴ - از دست نهادن قدرت اشخاص
۳۲۷	 کلک سخن بلخی
۳۲۷	 و سیمای افغانستان
۳۳۹	 نفاق یا شراره‌ئی هستی سوز
۳۴۱	 غفلت یا مردابی کشنده
۳۴۵	 تملق یا خود فریبی
۳۴۸	 ظلم یا خود ویرانسازی
۳۵۱	 راز کمال
۳۵۵	 بالی که خود سوختیم
۳۵۸	 پای افزاری به بهای سر
۳۶۲	 از هم بیگانگی وکیل و موکل

عذر خواهی:

از آنجا که ما بخشی از آثار اصلی -آثار دست‌نویس و گفتاری- مؤلف فقید را در اختیار نداشته و بالاجبار از فتوکپی‌ها، پرینتها و... استفاده می‌نمائیم و از طرفی مقدار موجود نیز حداقل در طول بیش از چهل سال حریر گردیده است که بدون شک و بطور طبیعی در خلال این مدت، نه اتفاقاتی در رسم الخط و املاي این زبان پدید آمده است که یقیناً انقلاباتی در آن رخ داده است. از اینرو آثار مذکور نیز از این قاعده تغییر و تحول، بی‌بهره نماند است به ویژه در قسمت‌های خاص که حتی در یک کتاب و اثر هم اختلاف املا و رسم الخطی به چشم می‌خورد به خصوص در بخش اشعار.

خواننده کریم و بخشنده؛

اعتراف می‌کنم که این مسئله ظهراً ساده، من بی‌سواد را سردرگم و حیران می‌کرد که کدام یک و چه شیوه‌ای از املاء را انتخاب نمایم. شاید گفته شود با اشخاص فهیم و فرهیخته و اهل فن در میان می‌گذاشتی، آری این کار را کرده و همواره می‌کنم ولی با کمال تأسف باید بگویم که: نه تنها در بین اهل فن و کتابهای تازه چاپ شده نیز، اختلاف نظر وجود دارد که در کتابهایی که ویژه این فن و هنر -راهنماهای نگارش و ویرایش و...- تحریر شده است -چنانکه خود می‌دانید- باز هم اختلاف ملاحظه می‌گردد.

آری دوست گرامی: بنابر آنچه گذشت حقیر سراپا تقصیر بر خود لازم دانستم که ضمن عذرخواهی از شما علاقمندان به کتاب و کتابخوانی و هر فهیم فرهیخته دیگر، معروض بدارم که من بی‌سواد، بیش از هر چیز و هر شیوه و نگارشی، بر آن شدم تا عمده کار خود را بر اصل امانت داری متمرکز نمایم و همین کار را کردم. البته در عین استفاده از نظریات و

راهنمایی‌های فرهیختگان این فن و هنر امیدوارم که روح زیبای نویسنده فقید و طبع شیوای خواننده کریم از این روند راضی باشد.

ناگفته نماند که: حقیر برای این گستاخی خود به سه تکیه گاه نیز توجه داشته‌ام.

اول: چنانکه گذشت عدم فرهنگ املایی مستحکم و استواری که، اولاً مورد قبول همگان بوده و ثانیاً دارای رواج و ثبات کاملی در ابعاد مختلف نوشتاری باشد تا یک منبع الهام ثابتی برای هرگونه نوشتار بوده و صحت و ثبات آن را در مرتبه فنی تضمین کرده باشد.

دوم: تکیه بر سلیقه شخصی مؤلف فقید:

او در مقدمه‌ای که بر کتاب چامه‌ها و چکامه‌ها - تألیف براتعلی فدایی، تحریر نمود - است می‌گوید:

در باب املای من و ده ای او باید گفت که:

فدایی میرزا بوده و میرزا خوار میرزایان، دانشمند و خوشنویسی است که عطای کاشفان املای امروز را - به هنری جز جدانویسی ندارند - به لقای مبارک خودشان بخشیده و سروده‌هايش را طبق دأب دانایان فرهیخته قلم زده است. و این شیوه را جز نویسان تهیدست، هیچ عالمی خوار نخواهد شمرد. و من که آزادی او را در سبک املای او اختیار او را در نحوه تسوید واژه‌ها بیشتر از روش املای امروزی ارجح، ارزشمندتر می‌نهادم، به جای هر پیشنهادی بهتر آن دیدم که خواننده مستقیماً با روش املای فدایی - همانگونه که خود نوشته است - آشنا شود.

سوم: که مهمترین مورد است تکیه بر قرآن کریم - حوام که روی واژه امانت و عدالت از آدم تا معاد تأکیده‌های زیاد و فراوانی دارد.

در عین حال با عرض پوزش مجدد از خوانندگان نکته سنج با کرامت، مسئولیت خود را در هرگونه کمی و کاستی [پیوژه صفحه‌آرایی، اغلاط تایپی و املایی، تزیین روی جلد و...] عاجزانه اعلام می‌دارم. زیرا خواسته و ناخواسته سهم حقیر در این کاستی‌ها بیش از همه می‌باشد. از طرفی نمی‌خواهم ذهن خواننده متوجه دوستان همکارم یا شخص نویسنده گردد.

امیدوارم در آینده نزدیک شاهد روشی مستحکم و استوار باشیم که مورد قبول همه‌گان بوده

و ضامن صحت و سلامت هر نوشتاری در مراتب فنی و هنری باشد و ما نیز با تکیه بر اصالت‌های آن، با جرأت بیشتری از آن روش مستحکم و استوار، استفاده بهتری را نموده و از کاستی‌های خود بکاهیم. البته این به معنای پیش‌گیری از نقد و انتقاد نیست. ما با جان و دل آماده پذیرش هرگونه نقد و انتقاد بوده و از هر نوع راهنمایی و پیشنهادی استقبال و استفاده می‌نم.

در پایان ساینسته و بجاست که از تمامی برادران و خواهرانی که در امر تایپ، تصحیح، صفحه‌آرایی و چاپ و نشر این مجموعه از ابتدا تا انتها، ما را یاری نموده‌اند تشکر و قدردانی نمائیم.

اجرهم عندالله

مسعود فرقانی

زندگینامه:

سعادت‌ملوک تابش هروی در سال ۱۳۳۰ خورشیدی از مادری ایرانی الاصل و پدری هراتی به نام محمد مهدی فرزند احمد که خود (احمد) یکی از رجال سیاسی، اقتصادی، مذهبی و اجتماعی و از مبارزین زمان خویش بوده، در دهه آخر عمر شریف خویش را هم زمان با پایان حکومت امیر عبدالرحمن خان در زندان مخوف «ده مَزَنگ» کابل سپری نموده است - در شهر هرات - استان مقابل مسجد جامع شریف - اول جاده جنوبی فعلی - دیده به جهان گشود.

وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را به صورت جهشی و در مدت نه سال در دبیرستان جامی و سلطان - خان الدین غوری به پایان رساند و در سال ۱۳۵۳ با رتبه برتر و روحیه مبارز از ذوقی عرفانی، فلسفی و پژوهشی بویژه در علوم قرآنی و استعدادی شیت شده در عرصه هنر، بخصوص شعر نو از دانشکده ادبیات و علوم انسانی کابل فارغ التحصیل شد.

تابش برای ادامه تحصیل از دانشگاه فردوسی مشهد پذیرش کسب نموده بود ولی به علل مختلف و در رأس همه، چالش با حکومت وقت، متأسفانه موفق به دریافت گذرنامه نگردید. زنده یاد پس از مدت‌ها انتظار و بارها تشویق و تهدید، تطمیع و تنبیه بالاچار تدریس توأم با تبعید را در لیسه - دبیرستان - حبیبیه شهر کابل پذیرفت. او در این تبعیدگاه نیز بیکار نماند و دوستان مبارزی را اعم از دانش‌آموز و استاد با خود هم جهت و همسو نمود.

او در اواخر سال ۱۳۵۶ از قانونی ویژه - که در خصوص وظیفه سربازی تصویب گردید - حُسن استفاده را نموده، از تدریس و تبعید فرار و به وظیفه مقدس سربازی مشغول شد.

زنده یاد پس از کودتای ننگین هفتم ثور - اردیبهشت - در حال پخش و نشر کتابهای اسلامی و سیاسی در داخل پادگان نظامی، توسط کمونیست‌ها دستگیر و زندانی - از شکل ارتش سرخ آن - گردید.

آری، پس از مدت کوتاهی - پایان خدمت - به لطف خداوند و دعای دوستان، برای اینکه خادمی باشد برای حال و آینده مردم، آزاد و خیلی زود به ایران مهاجرت نمود.

او در بحبوحه انقلاب اسلامی ایران، با دوستان و اقوام ایرانی خود، خادم انقلاب اسلامی و یگانه آرزوی دیرینه‌اش [که همان پیروزی انقلاب اسلامی - به رهبری امام بود] گردید. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در تهران مستقر و به کارهای سیاسی و جهادی افغانستان پرداخت. از آنجا که از این دست کارها روحیه خاص عرفانی و فلسفی و پژوهشی وی را متجلی نمیکرد، یکباره پوسته را رها و به مغز - یعنی همان که در حوزه و دانشگاه بدست می‌آید - چنگ انداخت و در مشهد مقدس به درس و بحث و تدریس و پژوهش پرداخت و بیش از هفتاد جلد کتابهای فاخر و ارزشمند در رصدهای مختلف حقایق اسلامی، عقاید دینی، سیر و سلوک عرفانی، جامعه‌شناسی و روانشناسی، شعر و ادبیات بویژه مولوی‌شناسی و بیدل‌شناسی (که البته بعضی نوشتاری و بعضی هنوز گفتاری است) - از خود به یادگار گذاشت.

این عبدصالح خدا از سال ۱۳۸۲ به زادگاه خویش - شهر هرات - باستان - برگشت و تا آخرین هفته‌های عمر شریف - با حرکت خویش، علاقمندان به اسلام و عرفان و هنر را با حلقه‌های درس و بحث - در زمینه‌هایی که برشمردیم - بهره‌مند ساخت. و سرانجام در سحرگاه هفتم مهرماه ۱۳۸۹ {در نقطه‌ای از مکان که برای خانواده و دوستان همفکر او مبهم و سؤال برانگیز است} بی‌تابانه به سوی محبوب شتافت و در عصر جمعه نهم همان ماه در جوار امامزاده سید میر عبدالواحد شهید واقع در جنوب شهر کهنه هرات در مقبره آبائی و جد انقلابی خویش مدفون گردید. «یادش گرامی و راهش پُر رهرو باد.»

مقدمه

ساختن سایه حقیقت است و فرع حقیقت،
چگونگی سایه جذب کرد، حقیقت به طریق
اولی.

«فیه مافیه»

پیش از همه، لازم می‌نماید این نکته بسیار مهم را اعتراف نمایم که مایل نبودم روی افکار و اندیشه‌های علامه شهید «سید اسماعیل بلخی» رضوان الله تعالی علیه من بنده کار کرده باشم و به گفته‌ای: من حقیر از ابکار افکار عالیه آن بزرگ پرده برگرفته باشم. زیرا، نه دوران او را به شایستگی و چنانکه شاید - به نسبت صغر سن - در دست گرفته‌ام و نه اندیشه‌ام یارای پیکرد پرواز شاهین بلند پرواز فکر او را می‌داند. باورم بر این بود که با در نظر داشت مقام علمی و اجتماعی علامه شهید بلخی و جوهر نهضتی که در دورانی بس تاریک و تاریکی‌زای به راه انداخته بود، باید کسانی بدین مهم پردازند که از هر نگاه شایسته این کار و از هر حیث آماده به این پیکار می‌باشند. کسانی که روحشان با روح آشبار و انقلابی بلخی پیوندی دیرینه داشته و جانشان داغدار همان شراره‌ی عصیان‌جوشی‌ست که بلخی را بدان قیام بزرگ وا داشت. اما این مهم همچنان بر جای ماند و بزرگی با پشتکاری بزرگ‌منشانه بدان نپرداخت.

از سوئی، عده‌ای از دوستان حقیر، به گمان اینکه من حقیر در کار شعر و شاعری با آن بزرگ شباهتی دارم، از من خواستند تا لااقل در این مورد ویژه، تا آنجا که بضاعت علمی مزجات من اجازه می‌دهد، اقدامی نموده و با کمک یاران و بزرگان، تلاشی مقدماتی و سخت ناچیز را در این مورد آغاز نمایم که بحمدالله این افتخار به صورتی جبری برایم دست داد تا پیرامون یکی از ابعاد مهم اندیشه او (یعنی اشعارش) کاوشی نمایم.

قبل از وارد شدن به اصل مسئله و با اذعان به اینکه: آنچه از اشعار و سرودهای بلخی که اینک در اختیار ما می‌باشد، شاید کمتر از پنج صدم کل اشعار این بزرگ باشد، باید متذکر شوم که پهنه و تنوع و گستردگی مطالب اشعارش در حدیست که افرادی چون من، به فوریت خودشان را در برابر آنها می‌بازند و در هجوم توفنده و تپنده امواج آن گم می‌کنند! و این در حالی است که سرشاعری، در واقع، از جمله کمالات ثانوی و شاید هم مادون کمالات ثانویه بلخی می‌باشد. چنان که در همین رابطه در مقدمه جزوه «مشعل توحید» ذکر یک، آمده است که: «با همه ناتوانی بر این گفته نیک باورمندیم که با بخش قسمت - و یا قسمت‌هائی - از سروده‌های «شهید بلخی» هرگز برآن نبوده، ادب ما والائی کار «بلخی» را در حد «شعر و شاعری» محدود نمائیم، زیرا که شاید ما، در واقع شاعر، به مفهوم کاسبکارانه آن نبوده است و زبان شعرش، بدون ادعا گواهی روشن. « زیرا که: اصل معنی است نه تزئین بیانم» و باز در مورد کمیت اشعار بلخی در مقدمه دفتر دوم (مشعل توحید) آمده است که: «از سرودن دیگر، وقتی متوجه می‌شویم که بلخی طی مدت زندانی بودنش در کنار ختم‌های مکرر و بیشمار قرآن چندین ده هزار بیت شعر در اشکال و اوزان متفاوت و موضوعات مختلف سروده است، شخص در خود احساس کوچکی می‌نماید. او خود در یکی از سخنرانی‌های خویش - که ظاهراً در جمع طلاب حوزه مشهد منعقد گردیده بوده است - پس از طرح مسائل علمی

به نفع جامعه و در جهت تکامل اجتماعی، قریب به این مضمون دارد که:

«در این محفل بزرگ، برای رفع کسالت و هم برای اینکه با توجه به ادبیات تذکری داده باشیم یکی از نشیده‌هایی که یادگار زندان من است و بیتی چند از جمله «هفتاد و پنج هزار» بیتی می‌باشد که در آن سیاه‌چال بیداد گفته‌ام، خدمت شما عرض می‌کنم.»

با هم اینها، وقتی خواننده به همین مبلغ بسیار اندک از اشعار وی برخورد می‌نماید، چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه به این بخش از مقدمه دفتر دوم مشعل توحید اسراف نموده و گردن گذارد که:

«... اندک توجه به مختار این اشعار می‌رساند که آنچه بلخی در این اشکال و اوزان ارائه نموده است، در واقع از جنس نغمه‌های بی‌طرح و قانون دلباختگانی نمی‌باشد که برای خالی کردن ذهن خویش تراکیب و تصاویری را در قالب معینی بیرون می‌دهند!»

بلخی مطلب دارد، آنهم نه یکی و نه تا که بسیار و در ابعاد و زوایایی مختلف و متعدد که اندک توجه به آنچه در این دفترهای غیر مرتب خواهد آمد، اثبات کننده این واقعیت‌هاست.»

و به راستی، چشم‌انداز بسیار وسیع هستی‌شناسی انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی بلخی چنان سرشار، غنی و انبوه می‌باشد که هر خواننده‌ی کم‌مایه و تنگ حوصله‌ای - همچون من حقیر - خود را در آن گم می‌کند. او نه تنها دردها و داروها، نارسائی‌ها و ورسائی‌ها، لغزشها و لغزشگاهها و... را بازشناسی و معرفی می‌کند که می‌کوشد علت‌های زایش و رشد هر کدام از آنها، راه نفوذ به علت‌ها و نیز راه نفی و نابودی و یا راه رشد و تحقق کمال آنها را بازشناساند. و درست با درک همین واقعیت است که متوجه می‌شویم او در شعر نمی‌ماند و نمی‌میرد و رسوب نمی‌کند و در هنر خویش - که راهی است به سوی کمال او، و وسیله‌ای است در جهت شکوفاندن «هنر آدم بودن و آدمی‌وار زیستن» و هنر آزادساختن و آزادانه

زندگی کردن و... - نمی‌پوسد تا هنر - که خود بال پرواز انسانها به بهشت آزادگی و رستگاری ست - به زنجیر اسارت و پرده غفلت چشم‌انداز روح انسانی تبدیل گردد.

لذا در همین ابتدا به آنها که منتظر بررسی و تحلیلی در حد شخصیت این شاعر سیاستمدار و این عارف انقلابی هستند، بگویم که این نبشته تحقق بخش آن انتظار نتواند بود، زیرا از سوئی بیشترین توجه خود را به جوهر انسانی، اجتماعی و جامعه‌شناسانه شعر بلخی معطوف داشته است - هرچند که عرفانش را هم نادیده نگرفته است - و از سوئی دیگر، همانگونه که خواهد آمد، مدارک کار و مورد عمل و توجه این مقاله بسیار اندک، و دست بخار ما، به دلایل متعددی محدود، ذهنش پریشان و سرمایه فکریش اندک، و ریاض اندیشه‌های بلخی مواج بوده است.

اینکه در شرایط کنونی و در میان انبوهی از مسائل و مواردی که لازم به تحلیل و ارزیابی می‌باشد، چرا ما به تحلیل اشعار بلخی پرداخته‌ایم و چه ضرورت و یا نیازی ما، بر آن داشته است تا بدین کار اولویت بخشیم، خود پرسشی است بجای دیگر، که بد نیست به صورتی بسیار اجمالی اشاره‌ای به آن داشته باشیم.

آنهاست که تاریخ سه چهار دهه اخیر افغانستان را ارزیابی و مطالعه نموده و با آن آشنایی حاصل کرده‌اند، به نیکوئی دریافته‌اند که بلخی همچون خورشیدی بر تارک این دوران می‌درخست، چرا این بلخی و همگامان مخلص او بودند که در سیاهترین دوره این تاریخ و در اسارت‌بارترین مقطع این دوران پیام روشنایی و رهایی‌بخش داده و اگر چه خود زندانی چاه تاریک ستم شدند، راه رسیدن به نور را به عاشقان و دلدادگان به روز و رهایی، نشان دادند. پس بلخی را بر ما و بر تاریخ انقلاب اسلامی افغانستان دینی عظیم است.

از سوئی دیگر، بر مبنای سنت اسلامی و عرفانی خود ما، گذشته از

اینکه به تعبیری موضوع علم انبیاء «انسان کامل» بوده و بررسی ویژگیهای کامل، می‌تواند عمل و کار انسان را به وظیفه انبیاء نزدیک دارد، رسیدن به درک و شناخت انسان کامل خواهد توانست فرصت اندیشه و احساس ضرورت رسیدن به کمال را در وی بیدار نماید. درین صورت طبیعی‌ست به تناسب و میزان تحقق این مهم (به میزان برخورداری از کمال) انسان به فلاح، که عبارت از رستگاری و آزادگی از بندهای خود ساخته و زنجیرهای وهم‌آلود فردی و اجتماعی می‌باشد، نزدیک شده است. زیرا تا انسان در این و آنست و از موضع انفعالی برخورد می‌کند، لازمه‌اش اسارت است و رنج و حق‌کشی و تردید و اضطراب و... چنان که انسان دوران ما بدانها درگیر شده است و راه نجات، همان پرورش و تکامل استعدادهای متعالی است؛ و چون یکی از راههای رسیدن به کمال، شناخت انسانهای کامل و آزاده است، چنین می‌انگاریم که: شناخت بلخی که در واقع شناخت اندیشه و عمل او و شناخت اندیشه و عمل جامعه اوست، می‌تواند ما را در دو مسئله یاری نماید.

الف - رسائی‌های کار و افکار اصلی و نقاط ضعف و قوت آن را برایمان باز نمایند.

ب - ما را به درک نیازهای فوری، اصولی و سرمدی امروزه‌مان توانائی بخشد.

به هر حال بلخی در زمانی برخاست که شب بود. شب پرستان و شبزدگان، یا ذلیلانه به رکوع شب و پاسداران تاریکی خم شدند و یا به خواب غفلت اندر. او در زمانی از حاکمیت ارزشها و اصول اسلامی سخن گفت که بسیاری از انقلابی‌نماهای امروزی، اسلام را در محدوده‌ی فروع فروعات به بند کشیده و محدود می‌پنداشتند؛ در دورانی که قلدری بیشعور و ستمگر ناپاکی همچون «ظاهر شاه» را ظل‌الگه خوانده و بقای سلطنت و طول عمر او را از ذی‌ظل (خداوند) استدعا می‌نمودند؛ او

جلوداری بود که می‌خواست خدا خود، حکومت کند نه سایه‌اش، لذا

بر آن بود تا قافله گم کرده راه مشتاقان حریم عشق الهی، بر بستر توحید و ارزشهای توحیدی و درارض حرمت ره پوید و در زمین حرم رحل اقامت افکند.

طبیعی‌ست درک ریشه‌ها و ابعاد این سیر و سلوک، احساس ضرورت رسیدن به مصادیق این همه والائی‌ها و تمکن در حرم عدل و آزادی و سراپرده توحید، برادری و عشق را بیدار تواند کرد، به ویژه که اینک برآند تا خلوت سرای شهوت و قدرت را، حریم عفاف توحید بنمایانند و برای همراه ساختن ملتی و به یغما بردن هستی و ارزشهای وجودی جامعه، عده‌ای از دلقک‌های درباری را به تمرین نقش‌هایی واداشته و جمعی را به توحید خوانی و سینه‌زنی در زیر علم آنان گماشته‌اند. لذا باورمان بر اینست که این آوری افکار و رنجهایی که بلخی به واسطه عشق بدان اندیشه‌ها تحمل کرده‌است، برای کسانی که سوزش جانگداز زهر استعمار غرب و نمران اسلامی وی را به فراموشی سپرده‌اند، کاری ضروری است.

با همه اینها، اگر این عمل برآید گوشه‌ای از بزرگیها و بزرگمردیهای بلخی را به نمایش گذاشته و بخشی بسیار ساجیز از دین بسیار بزرگ ما را نسبت به وی ادا ساخته و عده‌ای را بر آن دارد تا با تلاشی بیشتر و اندیشه‌ای پرتوان‌تر و دقتی شایسته‌تر، اشعار و سایر دست‌نوشته‌های بلخی را - که اتفاقاً کم هم نمی‌باشد - از گنج انزوا به در آورند، نگارنده از جسارتی که مرتکب شده پشیمان و سرافکنده نخواهد بود - به امید تحقق این آرزوها.

حسبنا الله و نعم الوکیل؛ نعم المولی و نعم النصیر

مشهد مقدس

فروردین ۱۳۶۶